

اهمیت ندهند. اگر نمی دانم گرسنگی چیست دست کم با تخیل می توانم وارد جهان آنها شوم ...

نسل شما هم حالا، هم آنوقت ها از زندگی مرفهی برخوردار بوده است روشنفکران نسل شما می توانند بی آنکه از صبح تا شب کار کنند، فقط روشن، فکر کنند.

خوب، نسل ما هم تبدیل شد به نسل شما. ما هم تعلق داریم به نسل شما. مظهر روزمرگی شده ایم قصد مقایسه ندارم، اما، شاعری مثل فروغ فرخزاد که هنوز در سنی بود که به کمال نرسیده بود با مرگش تمام جامعه را تکان می دهد و تأثیرش سال ها باقی ست.

اما بعدها مثلا مرگ اخوان ثالث حتی برای دانشجویان ادبیات و کتاب خوان ها اتفاق چندان مهمی نیست. چرا؟

آیا این دانشجویان هستند که مقصودند؟

نه. در نهایت صمیمیت وبی گناهی به راهی کشیده می شوند که حتی باعث رنجشان هم می شود جامعه شناس نیستیم شاید به دلیل عوارض پس از جنگ، روزمرگی بر زندگی ما حاکم شده. ملال و نیاز و دیدن برای برآوردن حداقل احتیاجات.

اما ما - به زعم شما، نسل ما - باید برای به دست آوردن هر چیزی بیشتر از نسل شما زحمت بکشیم.

- منظور من این نیست که مسابقه دو بگذارم بین نسل ها به نسل خودم امتیازی بدهم در نتیجه برای شخص خودم امتیازی کسب کنم ما هم پر از کوتاه بینی، اشتباه کاری و نقصان بودیم دانشجویان، همین روزها هم شاید بیشتر - تلاش می کنند تا سهمی از فرهنگ را با هر زحمتی بدست بیاورند.

استعدادهای درخشانی دارند، به حقایق زندگی بیشتر اشراف دارند و رویا باف نیستند. شاید موفق تر باشند در تنازع بقا چون حفظ بقا یکی از نشانه های هوشمندی است.

- تنازع بقا به چه معنا؟

- تنازع بقا یعنی یا این مشکلات کنار آمدن، برای حفظ سواد خودشان با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می کنند، که شاید این تلاش در توان ما نبوده

- بله شما اسیر مشکلاتی که ما داریم نبوده اید.

- شاید ارتباط من با نسل پویای فعلی آنقدرها گسترده نبوده است اما به آمار که توجه کنیم یا اگر از استادان قدیمی دانشگاه پرسیم به این موضوع آگاهی پیدا می کنیم آدینه همین ماه گزارشی داشت که در آن پرسشی کرده بود از سیصد دانشجوی ادبیات زبان انگلیسی و فرانسه ... و احتمالا صد و سی نفر از آنها حتی یک شاعر یا نویسنده ایرانی را نمی شناختند.

این روزها ...

این روزها روش کارتان چگونه است؟ چند ساعت در یک روز می نویسید؟

من هم اسیر تمام معضلات روزانه هستم. تمرکز کم تر شده است. ساعات کارم کاستی گرفته. امید داریم از دست داده ام. گاهی خودم را به طنز می گیرم، چرا دلار فروش نشدم؟

برای نوشتن یک رمان چقدر وقت می گذارید؟

برای یک کتاب "خانه ادیسیا" ۷ سال وقت گذاشتم. نوشتن رمان های بزرگ یک توان پهلوانی لازم دارد و من دیگر عضلات پهلوان ها را ندارم. نسبت به گذشته خیلی کمتر می نویسم. شاید کیفیت کار یا سبک آن تغییر کرده باشد. حالا رمانی دارم که با پرواز یک حشره همگام است. پس سهم بزرگی از زندگی تان را به نوشتن اختصاص داده اید؟

بله.

از عمر هنری خود راضی هستید؟

شاید حالا دیگر زیاد هم راضی نباشم. من همه چیز را فدا کردم، در

وجه مختلف ...

حالا از این بابت حسرت می خورید؟

نه. هر نوع دیگری هم زندگی می کردم به هر حال انسان بودم و انسان رنج می کشد.

حالا ادبیات چه نقشی در زندگی دارد؟ و چه کمکی به انسان می کند؟

- ادبیات تبدیل شده است به تفتن. در مقابل تلویزیون و تصویر ماهواره

و کامپیوتر، کم کم دارد رنگ می بازد.

این بحران جنبه جهانی دارد؟

بله. قدرت آفرینش رنسانس یا حتی باروک تکرار ناپذیر است. سرگرمی بهتر است تا دانشوری. ادبیات به نان خشک نخوردن مردم، هیچ کمکی نمی تواند بکند. شاید پیشتر همی توانست.

ویکتور هوگو در تصویری که از گاورش میدهد. پسر بچه ای که مظهر انقلاب فرانسه است - گاورش با بینی شکسته می خواند، سرنگون شدم، به زمین افتادم. این گناه ولتر است. از بینی ام جویبار خون جاری است، این خطای روسو است.

زمستان سال ۷۴

گفتگویی منتشر نشده با غزاله علیزاده

ادبیات به نان خشک نخوردن مردم هیچ کمکی نمی تواند بکند.



منظور تان از همبستگی بین روشنفکران چیست؟ منظورم این است که هیچکدام نخواهند به طور انفرادی از دیگران جلو بزنند خوب است در جنگی شرکت نکنند و با انصاف بیشتری به آثار همکارانشان توجه کنند و به حرکت جمعی نظر داشته باشند.

این همبستگی و یگانگی بین نویسندگان خارجی وجود دارد؟ بله مثلا کاری که آمریکای لاتینها می کنند اگر مارکز برنده نوبل می شود بلافاصله یک هموطن دیگرش را در مصاحبه های گوناگون مطرح می کند که شناسانده شود. آنها به برتری آمریکای لاتین توجه دارند نه به برتری شخصی.

شاید جایزه ادبی گردون بتواند در زمینه مطرح کردن آثار ادبی مفید باشد.

جایزه گردون بی تأثیر نیست اما هنوز جنبه بومی دارد و در صورتی ابعاد فرامرزی پیدا می کند که آثار انتخاب شده به دست مترجم سپرده شود. این کارگردون کمکی ست به شناساندن آثار نویسندگان ایرانی و خود این آثار. خود ما هم در شرایط بحرانی سنگر زبان فارسی را که در طول تاریخ باعث وحدت ملی ما بوده و پس از این هم می تواند باشد کم ارج می نهیم. آن طور که باید خواننده نمی شود و توجه نمی شود.

برای ادبیات ایران چه کاری می توان انجام داد؟ این جامعه جنبه بنیادی تری دارد یکی این که به علت مشکلات اقتصادی و محدودیت های اجتماعی، کتاب اعتبار حتی یک دهه پیش را ندارد. سرگرم حل مشکلات مادی و به تبع آن مشکلات شخصی خود هستند و فرصت برای کتاب خواندن نیست. پول تبدیل به ارزش شده پول جای ارزش های آرمانی گذشته را گرفته. در نوشتن و خواندن پولی ذخیره نمی شود کتاب به غربت و فراموش شدگی مبتلا شده.

خود شما هم کمتر داستانی ایرانی می خوانید؟ من اگر کار نویسندگان خارجی را می خوانم. آثار نویسندگانی را که همزمان با ما در خارج در حال نوشتن هستند چندان مهم نمی دانم اما آثار نوابغ از قدرت و جاذبه ای برخوردار هست که طبعاً هر صاحب فکری را جذب می کند مثل آثار کهن ادب پارسی.

نسل ما، نسل شما ...

نسل ما، نسل شما این روزها از نسل هاو تفاوت هایشان بسیار سخن گفته می شود.

نسل مقوله مهمی ست چون هیچ انسانی در پله نمی نشیند و برای به وجود آوردن آثار ادبی از تأثیرات محیط بر کنار نیست و حتی در قلب آن قرار می گیرد، طبقه بندی نسل کاملاً درست است هر زمان ارزش هایی در جامعه حاکم است و آن ارزش ها به انسان ها اعتبار می دهند اگر مادر زمانی زندگی می کنیم که از زبان های مختلف می شنویم فلان آدم ماشین پر اید سوار می شود شاهد برق تحسین در چشمان گوینده هستیم هر قدر هم بخواهیم خود را دور از این گونه نگاه و قضاوت نگاه داریم باز هم وقتی وارد خیابان شویم با نگاه می گردیم ببینیم پر اید چه جور ماشینی است و آدمی که پشت فرمان آن نشسته نسبت به دیگران چه تفاوتی دارد تأثیر تلقین و تبلیغات کم نیست.

چه چیزی بین نسل ما - که در زمان وقوع انقلاب کودکی بیش نبودیم - و نسل شما تفاوت دارد؟

از خاطره شخصی خودم استفاده می کنم زمانی که دبیرستان می رفتیم چون تنها فرزند خانواده ای نسبتاً مرفه بودم اغلب مرا با ماشین و راننده به مدرسه می فرستادند. هر بار از چند کوجه مانده به مدرسه بگو مگوی من و راننده شروع می شد همیشه التماس می کردم دورتر از مدرسه پیاده ام کند. نمی خواستم بچه هایی که پیاده یا با اتوبوس به مدرسه می آیند هویت مرا بایک برجسب بورژوازی مخدوش کنند بورژوا در زمان ما بین قشر تحصیل کرده ضد ارزش بود اما حالا

شما شرایط پیرامون یک جوان را در نظر نمی گیرید. آیا از وضعیت اقتصادی مردم بی خبرید؟

این بار آخر که به سفر مشهد رفته بودم با آدم هایی آشنا شدم که برای یک وعده غذا نان خالی هم نداشتند من از آنها که انتظار ندارم به نان

عاقبت جهان پیرامون نظمی نپذیرفت و آشفتنگی به خانه راه یافت. دستی که می نویسد تنهانگامی قلم را رها می کند که سنگینی خاک به اسارتش گرفته باشد. دست و دل که به فرمان نباشد آر میدان را می طبلد، جان از تن کنده می شود و راحت خاک را می گزیند. اندوه روزان و شبان پایان می گیرد، خنکای زمین گونه های برجسته را می نوازد و چین رنجی را بر رخ، رخصت نخواهد داد. آن روز که این صحبت افتاد هنوز نه او به آسودگان بی درد و بی تشویش پیوسته بودند ما به زخم خوردگان. بعد از ظهری بود از سالیان پیش، که داستان هایش به تازگی جایزه گردون را به خود اختصاص داده بود هنوز سال های اولیه پس از جنگ بود و توسعه مصرف گرایی از خیل خودروهای جوان و خوش قد و قامت و مجلل تنها پر اید را به خیابان های عبور و مرورمان فرستاده بود ...

طی این سال ها ...

طی این سال های اخیر سینمای ایران نسبت به ادبیات بازتاب جهانی گسترده تری پیدا کرده آیا این به زحمتی که برای آنها کشیده می شود مربوط است؟

زحمتی که برای ادبیات کشیده شده بیشتر است. کیفیت را بگیریم یا کمیت، در ادبیاتمان فزاینده تر است

پس به نظر شما دلیل آن چیست؟

پس از انقلاب تعدادی داستان خیلی خوب داریم اما آنها به دلیل زندانی بودن در حصار خود زبان نتوانستند به مسافت دور تری دست پیدا کنند. ادبیات با واژه وجود پیدا می کند و محدودیت واژه دست و پایش را می بندد اما تصویر محدودیتی ندارد در همه جای دنیا قابل شناخت است. سینما نگاهی را که به جهان و انسان دارد می تواند به راحتی از طریق تصویر انتقال دهد. جنبه بومی ندارد. داستان ها اما به گونه ای دیگر شهرت پیدا می کنند.

چگونه است که برخی نویسندگان خارجی توانسته اند به شهرتی جهانی دست یابند؟

اگر نویسنده ای در جهان کارش گل می کند یا سرو صدای زیادی پیرامونش به راه می افتد عمدتاً به دلایل دیگریست مثل سلیم نسرین که در پاکستان قرار بود مورد محاکمه قرار گیرد و زندگی اش در خطر بود. یا داستان نویسان بلوک شرق قبل از فروپاشی کمونیسم. آنها از یک حکومت توتالیتر تصویرهایی را ارائه می دادند که تازه بود. مترجم های خوبی هم آثارشان را ترجمه می کردند یا یک نویسنده استثنایی مثل بولگاکف که ۵۰ سال بعد از مرگ، کتاب هایش امکان چاپ در شوروی را پیدا کردند و به همین دلیل مشهور شدند.

و اما ادبیات ایران ...؟

برای ادبیات ایران کسی نیست که همت کند و حوصله ترجمه آثار ادبی را داشته باشد. ضمناً همبستگی و یگانگی که لازمه پیشرفت فرهنگ مکتوب در هر سرزمینی ست بین روشنفکر های ما جدی گرفته نمی شود. اسماعیل قناره یا کاداره نویسنده (آلمانی) یکی از کشورهای اروپای شرقی چنان شهرتی در اروپا پیدا کرد که بلافاصله کتاب هایش پس از چاپ نایاب می شود کاداره با استفاده از فرهنگ خود به آثارش جذابیت می بخشد و با همت هموطن هایش ترجمه آثارش نیز به وجود می آید. آثار یا شار کمال بلافاصله به وسیله گالیمار ترجمه می شود به همین دلیل یا شار کمال که نویسنده متوسطی نیز هست برای جهان شناخته شده است.

مترجم های ما چه آثاری را برای ترجمه انتخاب می کنند؟ شاید نگاه می کنند ببینند چه اثری مد روز است و یا ابعاد جهانی پیدا کرده و در بررسی ها همه از آن تعریف می کنند و به آن اهمیت می دهند.